

عبادت خالص و چیزهایی که انسان را ناپاک می‌کند

¹آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند: ²چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟ ³او در جواب ایشان گفت: شما نیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟ ⁴زیرا خدا حکم داده است که: مادر و پدر خود را حرمت دار، و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد البتّه هلاک گردد. ⁵لیکن شما می‌گویید: هر که پدر یا مادر خود را گوید: آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است، ⁶و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید. ⁷ای رباکاران، اشعیاء درباره شما نیکو نبوّت نموده است که گفت: ⁸این قوم به زبانهای خود به من تقرّب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. ⁹پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می‌دهند. ¹⁰و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: گوش داده، بفهمید: ¹¹نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند. ¹²آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟ ¹³او در جواب گفت: هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، گنده شود. ¹⁴ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند. ¹⁵پطرس در جواب او گفت: این مثل را برای ما شرح فرما. ¹⁶عیسی گفت: آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟ ¹⁷یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مَبَرَز افکنده می‌شود؟ ¹⁸لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد. ¹⁹زیرا که از دل برمی‌آید: خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و زدیها و شهادت دروغ و کفرها. ²⁰اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.

ایمان یک زن کنعانی

¹Then came to Jesus scribes and Pharisees, which were of Jerusalem, saying, ²Why do thy disciples transgress the tradition of the elders? for they wash not their hands when they eat bread. ³But he answered and said unto them, Why do ye also transgress the commandment of God by your tradition? ⁴For God commanded, saying, Honour thy father and mother: and, He that curseth father or mother, let him die the death. ⁵But ye say, Whosoever shall say to his father or his mother, It is a gift, by whatsoever thou mightest be profited by me; ⁶And honour not his father or his mother, he shall be free. Thus have ye made the commandment of God of none effect by your tradition. ⁷Ye hypocrites, well did Esaias prophesy of you, saying, ⁸This people draweth nigh unto me with their mouth, and honoureth me with their lips; but their heart is far from me. ⁹But in vain they do worship me, teaching for doctrines the commandments of men. ¹⁰And he called the multitude, and said unto them, Hear, and understand: ¹¹Not that which goeth into the mouth defileth a man; but that which cometh out of the mouth, this defileth a man. ¹²Then came his disciples, and said unto him, Knowest thou that the Pharisees were offended, after they heard this saying? ¹³But he answered and said, Every plant, which my heavenly Father hath not planted, shall be rooted up. ¹⁴Let them alone: they be blind leaders of the blind. And if the blind lead the blind, both shall fall into the ditch. ¹⁵Then answered Peter and said unto him, Declare unto us this parable. ¹⁶And Jesus said, Are ye also yet

²¹ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صُور و صیدون رفت.²² ناگاه زن کنعانیهای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: خداوندا، پسر داور، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.²³ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که: او را مرخص فرمای، زیرا در عقب ما شورش می‌کند.²⁴ او در جواب گفت: فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.²⁵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: خداوندا، مرا یاری کن.²⁶ در جواب گفت که: نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.²⁷ عرض کرد: بلی، خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.²⁸ ناگاه عیسی در جواب او گفت: ای زن، ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود. که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.

غذا دادن عیسی به چهار هزار مرد

²⁹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست.³⁰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلّان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،³¹ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلّان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.

³² عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.³³ شاگردانش به او گفتند: از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟³⁴ عیسی ایشان را گفت: چند نان دارید؟ گفتند: هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.³⁵ پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.³⁶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.³⁷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند.³⁸ و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد

without understanding?¹⁷ Do not ye yet understand, that whatsoever entereth in at the mouth goeth into the belly, and is cast out into the draught?¹⁸ But those things which proceed out of the mouth come forth from the heart; and they defile the man.¹⁹ For out of the heart proceed evil thoughts, murders, adulteries, fornications, thefts, false witness, blasphemies:²⁰ These are the things which defile a man: but to eat with unwashen hands defileth not a man.²¹ Then Jesus went thence, and departed into the coasts of Tyre and Sidon.²² And, behold, a woman of Canaan came out of the same coasts, and cried unto him, saying, Have mercy on me, O Lord, thou Son of David; my daughter is grievously vexed with a devil.²³ But he answered her not a word. And his disciples came and besought him, saying, Send her away; for she crieth after us.²⁴ But he answered and said, I am not sent but unto the lost sheep of the house of Israel.²⁵ Then came she and worshipped him, saying, Lord, help me.²⁶ But he answered and said, It is not meet to take the children's bread, and to cast it to dogs.²⁷ And she said, Truth, Lord: yet the dogs eat of the crumbs which fall from their masters' table.²⁸ Then Jesus answered and said unto her, O woman, great is thy faith: be it unto thee even as thou wilt. And her daughter was made whole from that very hour.²⁹ And Jesus departed from thence, and came nigh unto the sea of Galilee; and went up into a mountain, and sat down there.³⁰ And great multitudes came unto him, having with them those that were lame, blind, dumb, maimed, and many others, and cast them

بودند.³⁹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مَجْدَل آمد.

down at Jesus' feet; and he healed them:³¹ Insomuch that the multitude wondered, when they saw the dumb to speak, the maimed to be whole, the lame to walk, and the blind to see: and they glorified the God of Israel.³² Then Jesus called his disciples unto him, and said, I have compassion on the multitude, because they continue with me now three days, and have nothing to eat: and I will not send them away fasting, lest they faint in the way.³³ And his disciples say unto him, Whence should we have so much bread in the wilderness, as to fill so great a multitude?³⁴ And Jesus saith unto them, How many loaves have ye? And they said, Seven, and a few little fishes.³⁵ And he commanded the multitude to sit down on the ground.³⁶ And he took the seven loaves and the fishes, and gave thanks, and brake them, and gave to his disciples, and the disciples to the multitude.³⁷ And they did all eat, and were filled: and they took up of the broken meat that was left seven baskets full.³⁸ And they that did eat were four thousand men, beside women and children.³⁹ And he sent away the multitude, and took ship, and came into the coasts of Magdala,